

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نښاد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Human rights

حقوق بشر

موسوی

۰۱ اپریل ۲۰۱۵

پیوند داعش و شاه دوشمشیره

و

سخنی چند با باشندگان * کابل

سخنی چند با باشندگان کابل - ۲ - ۳

بایدیش این واقعیت تاریخی - اجتماعی که در درازنای تاریخ هیچ گاهی یک نیروی اشغالگر قادر نشده سلطه و نفوذ خویش را بر کشور دیگری تداوم بخشیده از دید خودش جاودانه سازد، مگر این که در کنار کشتار مردم و سرکوب خونین هر نوع مقاومتی، به تغییر و دگرگون سازی ساختار های فکری و فرهنگی آن جامعه اعم از سنن، رسوم، اعتقادات و حتا زبان آنها نپرداخته باشد، می بنیم که از ۴ دهه بدین سو که کشور ما را فاجعه خونبار ۷ ثور ۱۳۵۷، در گرداب حوادث ملی و بین المللی و در دریائی از خون و آتش غرق نمود، نیروهای ضد ملی در هر لباسی که ملبس بوده اند، با تمام قواء کوشیده اند تا در کنار قتل های عام و کشتار های دسته جمعی، فرهنگ اصیل جامعه ما را نیز در ابعاد گوناگون آماج حملات ویران گرانه شان قرار داده، دگر سازی فرهنگی مردم ما را یک لحظه از یاد نبرند.

در همین رابطه می توان به ده ها مثال ارائه داشت، که جهت اختصار مطلب به چند مورد آن اشاره می نمائیم: اولین مورد را می توان در عریده کشی های مذبحخانه ببرک کارمل در زمان حاکمیتش مشاهده نمود. این مزدور خود فروخته و بی مقدار که همه چیزش را مرهون کمک های خونین بادرش بود، در جوشاجوش بر خورداری از قدرت بردگی و تقابل خود و بادرش با مردم افغانستان، ضمن آن که در ده ها جای دیگر نیز اعلام نموده بود، در پولیتخنیک کابل به صورت رسمی و با صدای بلند و علنی ابراز داشت، که معیار یک افغان خوب بودن، عشق، علاقه و پیروی برده وار از شوروی می باشد.

وقتی به اصطلاح زمامداری در یک کشور، معیار یک شهروند خوب آن کشور را به جای عشق به میهن، استقلال و آزادی آن؛ عشق به مردم کشورش، رفاه و بهروزی آنها؛ تابعیت از قانون هر چند با منافع شخصی، قبیله ای و سمتی وی در تخالف قرار داشته باشد؛ دفاع از منافع آتی و آنی کشور و باشندگان آن؛ پاسداری از ارزشهای مثبت فرهنگی کشورش و .. دوستی و عشق ورزیدن به کشور متجاوز می معرفی بدارد که دستانش تا مرفق در خون باشندگان آن کشور خونین است، آشکار است که در اینجا بیشتر از آن که سرخم نمودن به مفهوم فزیزیکی آن مطرح باشد، تصرف مغز از درون و ایجاد یک ارزش استعماری در درون مغز باشندگان آن جهت استمرار استعمار و وابستگی می باشد.

به همین سان وقتی، باند های مزدور و وابسته به ارتجاع هار مذهبی و قدرت های منطقه ای و فرا منطقه ای، یکی از اضافاتی را که طی قرون با الهام گرفتن از میهن دوستی و وطنپرستی مردم ما، به مثابه یک اصل دینی پذیرفته شده و آن را تا سرحد گفته های پیغمبر اسلام تضمین می نمودند که گویا محمد گفته است: «وطن دوستی بخشی از ایمان است»

نه تنها زیر سؤال می برند بلکه هر نوع وطنپرستی را همسان با شرک و ارتداد دانسته، جهت سرکوب خونین میهنپرستان واقعی کشور، تیغ کین از نیام کشیده به صد ها تن از آنها را در داخل و خارج کشور به کام مرگ می کشانند و حتا کار را تاجائی پیش می برند که استفاده از کلمه ملت را مساوی با کفر و زندیق اعلام داشته، بدیل آن را در کلمه «امت» که تمام مسلمین را طبق حکم اسلام شامل می شود معرفی می دارند، خلاف تصور آن عده از چپ نهادهائی که فکر می کردند، در این جابه جائی کلمات، نیت سوئی وجود ندارد، تاریخ ۴ دهه اخیر نشان داد که چوچه های سید قطب و محمد قطب، با انتخاب آگاهانه کلمه «امت» به جای «ملت» از همان اول تصمیم داشتند، تا کشور ما را به میدان تاخت و تاز تمام نیروهای عقبمانده و تاریخزده ارتجاع اسلامی مبدل نموده، قدم به قدم با گرفتن فرهنگ و سنن مثبت جامعه ما، بی فرهنگی از نوع اخوانی، طالب و القاعده ئی را جایگزین آن نمایند. تا در پناه آن و با توسل به قرآن به مثابه «فرهنگ شکنجه»، سینه زنها را ببرند، رقص مرگ را تماشای نمایند، در کانتینر ها «جوجه کباب» انسانی بسازند، سر هموطنش را با دست یک جانی عرب قطع نمایند، خانه و کاشانه مردم را ویران ساخته به نوامیس آنها تجاوز نمایند و...

به مثابه مکمل دو تلاش قبلی، هنگامی که امپریالیزم جنایتگستر امریکا و شرکاء بر افغانستان تاخته، در صدد آن شدند تا بر خرده استخوانهای انسانهای آزاده کشور، دنیای استعماری خویش را بنیان گذارند و در پوشش «فرهنگ امریکائی» هر آنچه می توانستند انجام دهند، به خصوص زمانی که عفريت شقاوت هیلری کلینتن، تمام جنایات سیستماتیک ارتشیان آن کشور را زیاده روی از «فرهنگ امریکائی» اعلام داشته به موازات آن جواسیس و نوکران به ظاهر افغان آنها، ستایشات شان را از امریکا و ارتش خونریز آن فزونی بخشیدند، مسلم بود که هدف از چنین اعمالی استحاله و دگرگونی فرهنگی پر بار مبارزاتی مردم ما می باشد، استعمار و ایادی آن با همان وسیله می خواستند، مردم ما را با فرهنگ شان، با تاریخ شان، با ارزشهای اخلاقی شان و در نتیجه با خودشان بیگانه ساخته، حاکمیت شان را تداوم بخشند.

این تلاشهای ویرانگر زمانی به بار می نشیند که می بینیم که برخی از مردم نا آگاه ما، در تحت فشارهای مضاعف زندگانی کمر شان خمیده می گردد و خواسته و یا نا خواسته، یکی از والاترین ارزشهای فرهنگی ما را که متجاوز ستیزی و جاسوس ستیزی بود، از یاد برده، به جای کین و نفرتی که در طول تاریخ علیه جاسوس و اشغالگر به مثابه ضامن بقای کشور داشتند، در حالی که عده ای با بی تفاوتی از کنار این پدیده شوم گذشته، حاضر شدند تا جواسیس را در کنار خود بپذیرند، بخش دیگری از آنها جاسوسی و جاسوس پروری را نردبان ترقی و رسیدن به آرزوهای سرکوفت شده شان دانسته، در عمل به جاسوسی آغاز نمودند.

در نتیجه، قبح جاسوسی نزد آنها، قباحیت خود را از دست داده، به جای ارزش پذیرفته شده نفرت از جاسوس و جاسوسی، معیار ارزشی جدیدی قایم می گردد که در آن جاسوسی و جاسوس پروری به مثابه یک امتیاز به شمار می رود.

دوستانی که با نوشته های این قلم آشنا هستند حتماً به خاطر می آورند که حدود یک دهه قبل، در جریان نوشتن مقاله معنون به «سال ۱۷۴۷ باز تولد یک کشور کهن» با صراحت این نکته را مطرح نموده و ابراز داشتم که میهن ما از مرگ ارزشهای مثبت قبلی و هجوم ضد ارزشها به مثابه ارزش، در آستانه استحاله به ضد خود قرار گرفته است. در همانجا پیشنهاد نمودم که ببانید تا به عوض بر سر و کله هم کوفتن و با معیار های متفاوت، راه فراق و دشمنی را پیمودن، معیارهای ارزشی ما را به بحث گذاشته، بعد از توحید درک ما از ارزشهای مثبت و منفی، عملکرد ما را با آن سنجه نمائیم.

گذشته از این که، برخی از معیار های ارزشی مثبت جامعه ما مورد تهاجم قرار گرفت، در بستر زمان، ضد ارزش های چندی، خودش را در جامعه آسیب دیده و بیمار ما به مثابه ارزش بر مردم تحمیل نمود، که در کنار جاسوسی و جاسوس پروری، تقدس فاجعه آفرینی نیز می باشد.

فاجعه آفرینی بدان مفهوم، که هرکس بیشتر فاجعه آفریده، انسان کشته، خانه مردم را تخریب نموده، به نوامیس مردم دست تجاوز دراز نموده و بر مبنای آن به نحوی جامعه را در ترس و هراس از خود فرو برده است، به جای آن که مردم توانائی آن را بیابند تا آن جنایتکاران و ناقضان حقوق انسان را به پای میز محاکمه بکشانند، آنها به پشتوانه جنایاتی که انجام داده و بالقوه باز هم قادر به تکرار آن هستند، جامعه را گروگان گرفته، امیال و خواسته های شان را بر مجموع ملت تحمیل بدارند.

امری که صد در صد با سیاستهای کشور های اشغالگر در تطابق قرار داشته، جنایتکاران عصای دست استعمار و استعمار پشتوانه جنایتکاران می گردد.

برای روشن شدن کامل این قضیه، توجه تان را به اصطلاح انتخابات ریاست جمهوری و کاندید های آن جلب می نمایم. لطف نموده بیانید مشترکاً بیشتر از همه دو کاندید به اصطلاح پیشتر از که در نهایت اداره چپاول و انقیاد «ع - غ» را ساختند، به بحث گرفته، می بینیم که ارتقای مقام سران از اشرف غنی الی محقق، بر مبنای کدام ارزش و کدام خدمتی به مردم افغانستان صورت پذیرفته است.

۱- اشرف غنی: انسان خود فروخته و جاسوسی که در بدترین روز های افغانستان، یعنی زمانی که هست و بودش به وسیله روس اشغالگر زیر سؤال قرار داشت، بدون کوچکترین علاقه ای به افغانستان، در خدمت بانک جهانی قرار داشته و به مثابه یک کماشته «سیا»، امپریالیزم جنایتگستر امریکا را در غارت ملتها و خلقهای دیگر یاری می رسانید. احياناً اگر دانشی هم در زمان تحصیل آموخته بود، به جای آن که آموخته هایش را در خدمت مردم افغانستان و یا مردم جهان قرار دهد، آن را در خدمت فریب مردم و تاراج منابع مالی ملتها، به نفع بانک جهانی و سرمایه های انحصاری قرار داده بود. وقتی در جریان اشغال با طیارات بمب افکن امریکائی، پایش را به افغانستان گذاشت، همه می دانیم که در تمام این سیزده سال، به مثابه چوبدست امریکا و عضو رابط ارتش اشغالگر و خونریز آن کشور با اداره مستعمراتی کابل و سایر جنگ سالار ها، جهت تحکیم مناسبات انقیاد طلبانه در خدمت امریکا قرار داشت. همین خدمت مستدام باعث شد تا کری باز قدرت را بر سر وی فرود آورده، تاج فروش میهن را بر سر وی بگذارد.

۲- دوستم: جنایتکاری که نه تنها در تمام دوران حاکمیت مزدوران روس حتا برای یک لحظه دود تفنگش کاهش نیافته و به هر کجا پای می گذاشت، دریائی از خون و آتش، ویرانی و بی ناموسی از خود در قفا می گذاشت، بلکه خیانت به ولی نعمت در وی چنان نهاده شده که روزی به نجیب پشت کرده، دستان مسعود را می فشارد، زمانی مسعود را فدای ریش گلبین می نماید، روزی دیگر باز هم به پای ربانی می افتد و باز هم با گرفتن ۵۰ میلیون دالر، تمام شمال افغانستان را دو دسته تسلیم نمایندگان پاکستان می نماید، تا آنها با گماشتن ملا عمر بر سریر قدرت باز هم خون خلق ما را بریزانند، به تمام این جنایات قناعت ننموده، عندالموقع در رکاب امریکا قرار گرفته، با کشتن ۱۲ هزار طالب، استخوان شکنی بین اقوام و ملیتهای متفاوت افغانستان را به اوج آن می رساند.

۳- سرور دانش: جاسوس بی آرم ایران، که در تمام فجایع حاکمیت دارودسته های جهادی در کابل و افغانستان، به نمایندگی از سپاه پاسداران ایران و حافظ منافع بیگانگان در افغانستان عمل نموده، روی دیگر سکه شورای نظار- حزب وحدت را کامل می نمود.

۴- عبدالله عبدالله: جاسوس خود فروخته ای که همزمان ارتباط با امریکائی ها و نهاد های استخباراتی آنها در «شفاخانه نور»، خود را به روسها و «ک.ج.ب.» نیز فروخته، خلاف تمام آنهایی که به جرم فقط یکبار هورا گفتن در طول حیات

شان، از طرف اخوان در پاکستان و افغانستان به قتل رسیدند، عمری را با عضویت در پرچم در خدمت روسها گذشتاندن، به محض استحاله قدرت از نجیب به ربانی - مسعود، به عوض یک داکتر و علاج بیماران، دوران وحشت و ترور ربانی - مسعود را از موقف یکتا از رهبران جنایت پشت سر گذاشتن، به خصوص در فجایع افشار و سینه بریدنه‌های آن زمان نقش مستقیم و فرماندهی داشتند، بعد تر مجدداً در رکاب امپریالیسم جنایتگستر امریکا قرار گرفتن و «کاپیتالاسیون» را از دل و جان پذیرفتن، چه خدمتی از وی سر زده است، تا کس و یا کسانی به دنبالش به راه بفتند.

۵- محمد خان: گلبدینی سفاکی که گذشته از کشتار بیگناهان در جریان مبارزات آزادیخواهانه مردم علیه اشغالگران، یکی از بزرگترین ناقضان حقوق بشر به خاطر جنایاتی که در جریان درگیری های جهادی ها، در کابل صورت گرفته و تا هنوز، از ۷۰ هزار قربانی آن جنایات به صد ها و هزاران تن آنها، در همان محلی که به خون خفته اند، به اجبار دفن و حتا گورستان نیافته اند، به غیر از فاجعه آفرینی چه خدمتی از وی سر زده است، که امروز به تاسی از آن باز هم خدمتی انجام دهد.

۶- محقق: جاسوس و جنایتکاری که در تمام طول عمرش، سنگی را بالای سنگ دیگری به منظور اعمار نگذاشته، در عوض یکی از تخریبگران شهر کابل و یکی از کسانیت که در رقابت با شورای نظار و شخص عبدالله، تا توانسته قتل عام نموده، از بزرگترین افتخاراتش، شاگردی مزاری جلد، ریختن خون مردم، بریدن سینه زنها و کوبیدن میخ بر سر انسان زنده بوده است.

خوانندگان ارجمند!

وقتی به تمام افرادی که در فوق از آنها نام گرفته شد و به ده ها و صد های دیگر که مشابه و همرنگ آنها هستند و امروز در جامعه از اعتبار غذایی برخوردار اند، نیک نظر انداخته می شود، چه چیزی آنها را مستحق مقاماتی ساخته است که اینک از آن بهره می جویند؟ به تمام طرفداران آنها در سراسر جهان چلینج می دهم، اگر کسی پیدا شد ثابت نماید که آنها به غیر از جاسوسی به بیگانگان و خدمت به آنها و کشتن مردم بیدفاع افغانستان کوچکترین کاری به نفع مردم افغانستان انجام داده اند، حاضرم با خضوع و خشوع تمام در پیشگاه مردم و تاریخ از آنچه نوشته ام پوزش بخواهم، در غیر آن وقتی چنین اشخاصی با چنین سابقه و کرداری، زمام امور یک کشور را به دست می گیرند، آیا نفس این امر به معنای تقدیس فاجعه آفرینی، باعث نمی گردد که دیگر نسل جوان راه ترقی و رسیدن به قدرت را به جای خدمت به خلق در فاجعه آفرینی دیده، این جنایتکاران را به حیث پیشوا، رهبر و سرمشق زندگانی شان حرمت بگذارند؟

خوانندگان عزیز!

وقتی فاجعه آفرینی مقدس می گردد، آن جوان بی سواد و یا هم کم سواد، مذهب زده و متحجر، بیگانه با سجایای اخلاقی و ارزشهای فرهنگی خود ما، با دیدن چنان صحنه ای چه عکس العملی را نشان می دهد و اصولاً عقل سلیم چه عکس العملی را می تواند از وی متوقع باشد؟

او وقتی به دوستم می نگردد، به عبدالله می نگردد و به اسماعیل و سیاف می نگردد، به محقق و محمد خان و یا سرور بی دانش می نگردد، می بیند که نردبان ترقی و رسیدن آنها به قدرت و نجات از فقر و فلاکت فقط فاجعه آفرینی بوده و بس. پس او هم تصمیم می گیرد تا جهت رسیدنش به قدرت و پر آوازه ساختن نامش، به جای یک سنگ، تخته سنگ را بر فرق فرخنده بکوبد، به آنها اکتفاء نکند وی را با خود به بام کشیده، از آنجا وی را به پائین بیفکند، به آن هم قانع نشده، جسد بیجان و یا نیمه جان یک دختر بی پناه را به دنبال موتر کشیده، سرانجام زنده زنده وی را آتش بزنند. چنین جوانانی می خواهند زود مشهور شده، در صورت امکان هرچه زود تر مدارج ترقی اداری را طی نمایند.

خوانندگان ارجمند!

در فقه یک اصطلاح وجود دارد: «سبب گناه و مسبب سبب گناه». حال که تا اینجا آمده ایم، آیا هیچ می دانی تو و آن دیگری، به هر بهانه و زیر هر نامی که بوده، در به اصطلاح انتخابات استعماری حصه گرفته، در عمل با دادن رأی به غنی ها، دوستم ها، دانش ها، عبدالله ها، محمد خان ها، محقق ها، سیاف ها، اسماعیل ها و... بر تقدیس فاجعه آفرینی و جاسوس مشربی صحنه گذاشته، به اندازه فقط همان یک رأی، شما «مسبب سبب گناه» که در اینجا کشتن وحشیانه فرخنده است، نمی باشی؟

یکی از دلایل عدم دخالت پولیس هم می تواند ریشه در دور نگری پولیس داشته باشد. بدان معنا که پولیس در دوران خدمتش نیک دیده که فاجعه آفرینی، سرانجام به امتیاز گیری ختم شده است. یعنی فرد مورد تعقیب دیروزی امروز بر سریر قدرت تکیه زده است، در نتیجه پولیس از ترس این که مبادا فاجعه آفرین امروز، آمر فردایش بگردد، در گوشه ای ایستاده نظاره گر باقی می ماند.

و اما تو باشنده کابل:

حتماً تا حالا متوجه شده ای که چرا در عنوان مطلب، مقابل کلمه باشنده ستاره گذاشته ام، اگر تا حال متوجه نشده باشی، اکنون خوب دقت کن. وقتی می خواستم عنوان این رنجامه که در واقع اقامه دعوا علیه تویی که شاهد ماجرا بودی اما مداخله نکرده ای را هم می سازد، بنویسم، در آغاز می خواستم توی نوعی را «همشهری» و یا «وطندار» خطاب نمایم، اما هر قدر کوشیدم وجدانم به من اجازه نداد، کس و یا کسانی را که حمله بر یک دختر بی پناه را می بیند اما خود دخالت نکرده، از موضع یک انسان «به مه چی» و «خود را نگهدار» یک شهر، یک فرهنگ و یا تاریخ را در اختیار ۲۰ - ۳۰ نفر جنایتکار قرار می دهند، وطندار خطاب نمایم.

و اما چه باید کرد؟

با تأکید بر این که در چنین وقایعی هریک از حاضران می باید، قربانی را به مثابه خواهر، دختر و مادر خود احساس نموده، شجاعانه پای در میدان گذارد و مطمئن باشد که دخالت مثبت و انسانی اش بدون پشتیبان نمی ماند، احیاناً اگر هم بدون پشتیبان بماند، این را هم باید بپذیرد که برای انسانها همه روزه امکان اسطوره شدن وجود ندارد، انسان زمانی به اسطوره مبدل می گردد که متناسب با شرایط زمان و مکان، همانی را انجام دهد که انسانهای عادی در انجام آن ناتوان اند.

در چنین مواردی نباید به یک مشت انسان خود فروخته و حقیر این امکان راداد تا کردار ضد انسانی خودشان را معیار و سنجه ساخته، بدان وسیله یک ملت و یک تاریخ را به گروگان بگیرند و اما اینک همه شاهدان جبون آن فاجعه می باید عرق شرم از رخسار شان پاک نمایند که نخواستند تا از حیات یک دختر جوان به دفاع برخیزند، جای دارد تا به خاطر جلوگیری از تکرار چنین وقایعی، شجاعانه در دفاع از خون فرخنده پای پیش گذاشته، تا عاملان و حامیان آن جنایت را به کیفر اعمال شان نرسانیده اند دمی آرام ننشینند.

بر ماست تا بار دفاع از خون فرخنده را از دوش فامیل فرخنده که هر لحظه ممکن است زیر فشار قرار گرفته و در نهایت به شکستن آنها خاتمه بیابد برداریم، هریک در هر کجائی که هستیم با تشکیل کمیته های دفاع از خون فرخنده، نگذاریم تا از یک سو دولت دست نشانده، خون وی را در مقدم ارتجاع هار مذهبی قربانی نماید و از جانب دیگر، کاسبکاران سیاسی و انقیاد طلبان جبون، آن را وجه معامله و وجه المصلحه با استعمار و ارتجاع بسازد.

این رشته سر دراز دارد